

نخبگان سیاسی و گفتمان‌های رقیب گذار به دموکراسی در ایران

رامین مفاخری^۱

چکیده

گذار به دموکراسی که هنوز از جمله چالش‌های اصلی پیش روی جامعهٔ ایران می‌باشد، دغدغه‌ی اصلی بخشی از نخبگان فکری و سیاسی در یک قرن گذشته بوده است. بجز شناخت موانع ساختاری این گذار، داشتن درکی درست از ساختار و مطالبات جامعه‌ی متکثر ایران و نیز نگرش و رویکرد نیروهای سیاسی دموکراسی خواه، می‌تواند افق امکان موفقیت یا شکست این گذار را بیشتر نمایان سازد. این مقاله می‌کوشد از منظر معرفی ریشه‌های نظری تفاوت‌های رویکردی گذار به دموکراسی و پایداری آن، دسته‌بندی و صف‌آرایی نخبگان سیاسی دموکراسی خواه موجود در فضای سیاسی ایران را معرفی نماید. در همین راستا، تلاش شده است تا مبانی ساختار دموکراتیک مورد نیاز برای دست‌یابی به توافق میان نخبگان سیاسی دموکراسی خواه مشخص گردند.

کلیدواژه: دموکراسی توافقی، گفتمان‌های رقیب، نخبگان سیاسی، گذار به دموکراسی، نیروهای دموکراسی خواه، گفتمان دموکراسی اکثریتی خواه، گفتمان دموکراسی غیراکثریتی خواه.

مقدمه

از آغاز مشروطه و در سایه‌ی ظهور ناسیونالیسم ایرانی، چالش‌چگونگی گذار به دموکراسی و ریشه‌کن کردن استبداد از جمله دغدغه‌های اصلی در میان بخشی از نخبگان فکری و سیاسی جامعه‌ی ایران بوده است. هر یک از این نخبگان با پیش‌زمینه‌ی ایدئولوژیکی-نظری و الفبای گفتمانی خاص و گاهاً متضاد، در این فرایند ناموفق تاریخی حضور داشته‌اند. از سوی دیگر، وجود ساختار ناهمگن و چندپاره‌ی جامعه‌ی متکثر ایران، خود عامل تأثیرگذاری در شکل دادن به نوع مطالبات، رویکردها و گرایش‌های بخشی از این نخبگان و نیروهای سیاسی مبارز راه آزادی و دموکراسی بوده است. از این‌رو، شناخت گفتمان‌های سیاسی و نیروها و پتانسیل‌های موجود در عرصه‌ی سیاسی از یک‌سو و همچنین شکاف‌ها، تعارضات و مطالبات سیاسی-فرهنگی لایه‌های مختلف جامعه‌ی متکثر ایران از دیگرسو می‌تواند تصویر روشن‌تری از بستر موجود برای بررسی امکان گذار به دموکراسی ارائه نماید.

از زاویه‌ای دیگر، درکی عمیق از اهمیت رابطه‌ی میان متغیرهایی چون نوع و شکل "ساختار اجتماعی"، نوع "فرهنگ سیاسی"، "اجماع و توافق نخبگان سیاسی" و نوع انتخاب "شکل و الگوی نظام دموکراتیک" با احتمال "موفقیت یا شکست

^۱ دکترای تئوری سیاسی

در گذار و پایداری دموکراسی^۲ در ایران بسیار قابل توجه می‌باشد. لذا در این راستا، با تمرکز بیشتر بر مسأله، ضروری است به چند پرسش اساسی پاسخ داده شود: در ایران، گذار به دموکراسی فراگیر و همچنین پایداری آن مستلزم اجماع و توافق میان کدام دسته از نیروهای سیاسی می‌باشد؟ از لحاظ ساختاری، توافق بر سر کدام اصول دموکراتیک می‌تواند حائز اهمیت و راهگشا باشد؟ و همچنین، ریشه‌های نظری اختلاف‌ها در خصوص انتخاب نوع ساختار سیاسی مناسب برای استقرار دموکراسی در ایران کدامند؟

به طور اجمالی، پیش از پاسخ به پرسش‌های فوق باید اذعان نمود که صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان غربی حوزه‌ی مطالعات دموکراسی، از زوایای گوناگون به چگونگی ایجاد پیش‌زمینه‌های سیاسی-اجتماعی لازم برای گذار به دموکراسی و تداوم آن پرداخته‌اند. در یک تقسیم‌بندی کلی، برآیند اجمالی این مطالعات به ظهور دو طیف از نظریه‌های ساختاری و کنش‌گرایانه منتهی شده است؛ نظریه‌های ساختاری بر لزوم وجود بسترها و ساختارهای اقتصادی-اجتماعی توسعه یافته برای گذار به دموکراسی تأکید می‌نمایند و در مقابل، دسته‌ی دوم نظریه‌ها بر نقش و تأثیر مبارزات و کشمکش‌های میان طبقات اجتماعی، کنش‌گران و نخبگان سیاسی-مدنی و همچنین جهت‌گیری و صف‌بندی‌های میان این نیروها متمرکز می‌شوند. نکته‌ی قابل تأمل، این رویکرد غالب در میان نظریه‌پردازان ساختاری است که اصولاً آنها دموکراسی را در معنای حکومت اکثریت و در این چارچوب خاص از نظام سیاسی معرفی کرده‌اند. در این میان، یا مطالعه‌ی جوامع چند اتمیکی و ناهمگن در هاله‌ای از بدگمانی، نادیده گرفته شده است و یا بعضاً در ذیل عنوان تکمیل فرایند توسعه، راهکارهایی برای یکدست کردن بیشتر جامعه از طریق آسیمیلیسیون و زدودن تفاوت‌های اتمیکی و سیاسی-فرهنگی تجویز شده است.

از این منظر، این پرسش اساسی مطرح است که اینگونه نظریه‌ها برای جوامع غیرغربی چند ملیتی-اتنیک‌ی چون ایران که از یک سو در چرخه‌ی تاریخی توسعه‌نیافتگی گرفتار شده و پیش‌زمینه‌ها و زیرساخت‌های اقتصادی-سیاسی لازم را برای گذار به دموکراسی ندارند و از سوی دیگر، به واسطه‌ی وجود موانع ساختاری در افق‌های پیش‌رویشان آمیدی به دستیابی به این پیش‌شرط‌ها دیده نمی‌شود، چه راهکار جایگزینی پیشنهاد می‌کنند؟ بدیهی است با آگاهی از پاسخ نظریه‌های ساختاری، لاجرم می‌بایست به سراغ طیف دیگر نظریه‌های توسعه‌ی سیاسی و دموکراسی، یعنی نظریه‌های کنش‌گرایانه رفت. این دسته از نظریه‌ها، نقش ویژه و تعیین‌کننده‌ای برای نخبگان سیاسی و طبقات اجتماعی به عنوان کنش‌گران و متغیرهای تأثیرگذار در مهیا کردن بسترهای لازم و مناسب برای گذار به دموکراسی (و یا حتی بازتولید استبداد) قائل‌اند.

قابل ذکر است که بخشی از این طیف نظریه‌ها -مانند نظریه‌ی تسهیم قدرت^۲- به طور مشخص امکان و نقش نخبگان سیاسی در استقرار و تحکیم نظام دموکراتیک متناسب و همخوان با ساختارهای ناهمگن و چند پاره‌ی جوامع چند ملیتی-اتنیک‌ی را مطرح می‌کنند. به بیان دقیق‌تر، از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به بعد، در سایه‌ی گسترش امواج دموکراسی -با وجود شکل‌گیری جنبش‌های دموکراسی‌خواهی و پیروزی چشمگیر آنان در سراسر جهان- و ظهور طیف جدیدی از نظریه‌ها، هم‌زمان با به چالش کشیده شدن تعریف دموکراسی در معنای اکثریتی آن (حکومت اکثریت)، الگوهای جدیدی از دموکراسی غیراکثریتی برای جوامع ناهمگن دارای شکاف‌های اجتماعی معرفی گردید. در این خصوص نمونه‌های موفق تاریخی بسیاری را می‌توان به‌ویژه بعد از امواج دوم و سوم دموکراسی در سراسر جهان مشاهده کرد. در این کشورها، به طور مشخص این نیروهای برآمده از کنش و ائتلاف نخبگان سیاسی و طبقات اجتماعی می‌باشند که در تقابل با موانع ساختاری پیروز میدان بوده‌اند. اجماع و

² Power sharing theory

توافق تاریخی میان نخبگان سیاسی بر سر پایان دادن به آپارتاید و استقرار دموکراسی انجمنی در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۴ نمونه‌ی برجسته‌ی آن است.

بنابراین با علم به اینکه در جوامع متکثری چون ایران با وجود شکاف‌های عمیق اتنیکی و طبقاتی از یک‌سو و مطالبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انباشته شده از سوی دیگر، گذار به دموکراسی و پایداری آن از جمله مراحل مهم و اثرگذار در سرنوشت سیاسی-اجتماعی آینده‌ی مردم به شمار می‌رود، نیروهای دموکراسی‌خواه فعال در عرصه‌ی سیاسی ایران، متأثر از تجربه‌ی دموکراسی‌های غربی، الگوها و نظریات مختلفی را برای آینده‌ی ساختار دموکراتیک ایران ترسیم می‌کنند؛ تجربیاتی که خود ریشه در قرن‌ها مبارزه‌ی اجتماعی-سیاسی و همچنین مطالعه و مجادله‌ی نظری در میان محققان و اندیشمندان برجسته‌ی حوزه‌ی علوم انسانی در غرب دارند.

این نظریه‌ها از نیمه‌ی دوم قرن بیستم، منسجم‌تر و با مرزبندی مشخص‌تری مطرح شده‌اند به طوری که امروزه می‌توان آنها را در دو طیف متفاوت اما دارای همپوشانی‌های درهم تنیده تقسیم‌بندی کرد؛ "نظریه‌های ساختارگرا" و "نظریه‌های کنش‌گرایانه". نکته‌ی قابل توجه این است که در هر دو طیف این نظریه‌ها هرچا بحث از چگونگی گذار به دموکراسی و ساختار سیاسی برآمده از این فرایند در جوامع چند اتنیکی مطرح می‌شود، اختلاف‌های رویکردی برجسته‌تر می‌شوند. درک و شناخت نظری و ریشه‌ای بخشی از اختلافات و چالش‌ها از یک‌سو و توجه به تجارب و نمونه‌های تاریخی و ارزنده‌ی جوامع دیگر^۳ در این زمینه از سوی دیگر، می‌تواند در شناخت و تحلیل فرایند گذار به دموکراسی در ایران راهنما و راهگشا باشد.

ریشه‌های نظری اختلاف بر سر الگوهای دموکراسی

همانگونه که پیش‌تر اشاره شد، از دهه‌ی شصت میلادی به بعد، با به چالش کشیده شدن نظری امکان موفقیت و کارآمدی الگوی دموکراسی اکثریتی در جوامع ناهمگن، مطالعات و در نتیجه بازنگری‌های ژرفی در این زمینه صورت گرفته است به طوری که به ظهور رویکرد جدیدی منجر شد که مشخصاً نظریه‌ی تسهیم قدرت^۴ پرچمدار آن می‌باشد. براساس این رویکرد جدید، با به چالش کشیده شدن کارآمدی دموکراسی اکثریتی در جوامع چند اتنیکی به دلیل نادیده گرفتن مطالبات اتنیکی و اقلیتی بخش‌هایی از جامعه و در نتیجه ایجاد کشمکش و ظهور بحران‌های متنوع، الگوهای جایگزین، یعنی دموکراسی انجمنی^۵ و دموکراسی توافقی^۶ معرفی شدند.^۷

^۳. بعنوان نمونه از میان جوامع غربی می‌توان به سویس، بلژیک و در بین جوامع شرقی به نمونه‌ی موفق هند اشاره کرد.

^۴. Power sharing theory

^۵. Consociational Democracy

^۶. Consensus Democracy

^۷. با توجه به اینکه نویسنده به تفصیل در مقالات دیگری مشخصات و ویژگی‌های دموکراسی‌های انجمنی و توافقی را تشریح نموده است، در اینجا، به منظور یادآوری، تنها به اجمال به ذکر ویژگی‌های این دو مدل از دموکراسی بسنده می‌گردد. دموکراسی انجمنی دارای چهار مشخصه‌ی به هم پیوسته شامل کابینه‌ی ائتلافی فراگیر، خودگردانی در قالب نظام فدرال، نظام انتخاباتی تناسبی و حق و توی اقلیت در مجلس می‌باشد. دموکراسی توافقی نیز دارای ده مشخصه‌ی تقسیم و تسهیم قدرت در قوه‌ی مجریه بر پایه‌ی نظام چندحزبی و کابینه‌ی ائتلافی، توازن قدرت میان قوای مجریه و مقننه، وجود نظام چندحزبی، نظام انتخاباتی تناسبی، کورپوراتیسم و وجود اجماع و هماهنگی میان گروه‌های ذینفع، شکل حکومت غیرمتمرکز و فدرالی، نظام دو مجلسی، قانون اساسی انعطاف‌ناپذیر، سیستم تجدیدنظر (بازبینی) قضایی و وجود بانک مرکزی مستقل می‌باشد. برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه می‌توان به مقاله‌ی "دموکراسی‌های اکثریتی و غیراکثریتی مبتنی بر نظریه‌ی تسهیم قدرت"، فصلنامه‌ی تخصصی علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره‌ی سی و هشتم، مراجعه کرد.

انتشار گونه‌شناسی مقایسه‌ای نظام‌های سیاسی مشهور گابریل آلموند (۱۹۵۶) نقش به‌سزایی در پدیدار شدن این شکاف نظری در مطالعات دموکراتیک داشت. آلموند در این گونه‌شناسی، سه نوع نظام سیاسی دموکراتیک را معرفی و از یکدیگر متمایز می‌کند؛ نظام‌های سیاسی انگلو-آمریکن^۸ (در برگیرنده‌ی نظام‌های سیاسی بریتانیا و ایالات متحده)، نظام‌های سیاسی اروپای قاره‌ای^۹ (شامل آلمان، فرانسه و ایتالیا)، و دسته‌ی سوم در برگیرنده‌ی دموکراسی‌های مستقر در کشورهای اسکاندیناوی (معروف به کشورهای با ارتفاع پایین‌تر از سطح دریا^{۱۰}) بوده که عمدتاً دارای دموکراسی‌های پارلمانی هم‌ساز با ساختار اجتماعی متکثر و چندزبانه‌ی این کشورها می‌باشند.^{۱۱}

گونه‌شناسی فوق که در تحلیل مقایسه‌ای در مطالعات حوزه‌ی نظام‌های دموکراتیک بسیار راهگشا بوده است، پس از گذشت یک دهه توسط نظریه‌پرداز برجسته‌ی دیگری به نام آرنل لایپهارت (1969) به چالش کشیده شد. وی متذکر شد که در گروه سوم از دسته‌بندی فوق، نه عنوان مشخصی به کار برده شده است و نه اینکه نظام‌های سیاسی این دسته از کشورها به صورت دقیق و مبسوط مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته‌اند. در این دسته‌بندی، آلموند صرفاً به گفتن این نکته بسنده کرده است که کشورهای چند اثنیکی و متکثر موجود در مجموعه‌ی سوم، در جایگاهی میان دو دسته‌ی دیگر از نظام‌های سیاسی جای گرفته و در برگیرنده‌ی توأمان برخی مشخصه‌های آنها می‌باشند. خاطر نشان می‌سازد که از جنبه‌ی نظری این گونه‌شناسی بدین لحاظ دارای اهمیت می‌باشد که در آن به طور مشخص رابطه‌ی متغیرهای "فرهنگ سیاسی"^{۱۲} و ساختار اجتماعی^{۱۳} از یک سو و "ثبات سیاسی"^{۱۴} از سوی دیگر مورد مذاقه و بررسی قرار گرفته است.

از منظر این گونه‌شناسی، از یک سو دموکراسی‌های انگلو-آمریکن با درجه‌ی بالایی از ثبات و اثربخشی معرفی می‌شوند و از سوی دیگر نظام‌های دموکراتیک اروپای قاره به عدم ثبات سیاسی، گرایش دارند. به طور مشخص‌تر، دسته‌ی دوم با نوعی عدم تحرک سیاسی^{۱۵} که به زعم وی برآیند شرایط حاکم بر فرهنگ سیاسی گسیخته است، مشخص شده‌اند. همچنین، آلموند با نگاهی بدبینانه استدلال می‌کند که تداوم این وضعیت، به نوعی تهدیدی همیشگی برای سر برآوردن حکومت مطلقه و در نهایت توتالیتاریزم می‌باشد (Almond, 1956; Lijphart, 1969). به‌طور کلی، چالش اصلی در این مجادله و نقد نظری، آنجا برجسته می‌گردد که آلموند در تأیید رابطه‌ی میان دو متغیر "فرهنگ سیاسی و ساخت اجتماعی همگن" و "ثبات سیاسی"، ارجحیت ویژه‌ای به الگوی نظام‌های انگلو-آمریکن داده است. به عبارت دیگر و در برگردان استدلال فوق، ساختار اجتماعی متکثر و فرهنگ سیاسی چندپاره به عنوان عامل بی‌ثبات کننده‌ی نظام سیاسی معرفی شده است. این در حالی است که ثبات سیاسی حاکم بر بسیاری از کشورهای دموکراتیک دارای جوامع چند پاره و متکثر، آشکارا، درست بودن استدلال فوق را زیر سؤال می‌برد.

⁸. Anglo-American political systems

⁹. Continental European political systems

¹⁰. the Scandinavian and Low Countries

^{۱۱}. The Low Countries اصطلاحی است که به مجموع سه کشور هلند، لوگزامبورک و بلژیک که هم‌سطح یا پایین‌تر از سطح دریا واقع شده‌اند،

اطلاق می‌گردد.

¹². political culture

¹³. social structure

¹⁴. Political stability

¹⁵. Immobility

لازم به ذکر است، مبانی نظری گونه‌شناسی آلموند را مجموعه‌ای از پیش فرض‌های فرموله شده در نظریه‌های گروهی از اندیشمندان سیاسی از جمله آرتور اف بنتلی^{۱۶}، دیوید بی ترومن^{۱۷}، و سیمور مارتین لیپست^{۱۸} تشکیل می‌دهد. به اجمال، براساس این پیش فرض‌ها چنین استدلال می‌شود که می‌توان نگرش میانه‌روی را با از میان بردن اشتراکات و همبستگی‌های میان گروه‌های گوناگون سیاسی-اجتماعی دارای منافع مختلف، در جامعه حاکم کرد. به عنوان مثال، براساس استدلال نظریه‌ی "شکاف‌های متقاطع"^{۱۹} مارتین لیپست، امکان تحقق نظام دموکراتیک باثبات، مشروط به اعمال چنین وضعیتی شده است. به طور مشخص وی معتقد است که در صورتی احتمال و امکان استقرار دموکراسی با ثبات افزایش می‌یابد که گروه‌های مختلف دارای وابستگی‌های سیاسی و شکاف‌های اجتماعی در رقابت با یکدیگر به صورت یکدست و در عین حال متقاطع عمل نمایند تا جایی که تأثیر این گوناگونی‌ها خنثی شود (Lijphart, 1969).

در نقد نظریه‌ی لیپست، این استدلال مطرح می‌شود که در صورت صحیح بودن آن، اکنون می‌بایست نظام‌های دموکراتیک حاکم در کشورهای اسکاندیناوی و همچنین سویس و اتریش که دارای جوامع متکثر با شکاف‌های فرهنگی می‌باشند، دارای سطح بالایی از بی‌ثباتی سیاسی می‌بودند (Lijphart, 2008). این در حالی است که تا به امروز این مجموعه کشورها چه از نظر ثبات سیاسی و چه از لحاظ استانداردهای رفاه اقتصادی و معیارهای دموکراتیک، حتی در مقایسه با دموکراسی‌های اکثریتی کارنامه‌ی بسیار درخشان‌تری داشته‌اند. همچنین از زاویه‌ی دیگری، تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که بعضاً در عمل، استدلال این نظریه‌پردازان پشتوانه‌ی نظری و دستاویز اعمال سیاست‌های نادرست نخبگان و رهبران سیاسی در بسیاری از کشورهای دارای جوامع متکثر در جهان سوم قرار گرفته است. به طوری‌که آنان برای حفظ و استمرار قدرت سیاسی خود، به بهانه‌هایی همچون حفظ ثبات سیاسی، امنیت ملی و تمامیت ارضی، ملت‌سازی و به‌طور کلی یکدست ساختن جامعه‌ی متکثر تحت رهبری خود، به سیاست‌های غیردموکراتیک و گاهاً غیرانسانی سرکوب، آسیمیلیسیون-همگون‌سازی و یا حتی نسل‌کشی متوسل شده‌اند.

در رویکرد و نظریه‌ی مقابل، که در چارچوب کلی‌تر نظریه‌های کنش‌گرایانه جای می‌گیرد، ضمن پذیرش مدنظر قرار دادن رابطه‌ی میان متغیرهای فرهنگ سیاسی و ساخت اجتماعی از یک‌سو و ثبات سیاسی از سوی دیگر، به جای توسل به اعمال سیاست همسان‌سازی، انتخاب مناسب نوع نظام دموکراتیک و حفظ تکثر جامعه را مطرح می‌کنند. به عبارت دیگر راهکار ارائه شده در این مجموعه نظریه‌ها، نه اعمال سیاست چالش‌برانگیز و پر هزینه‌ی همگون‌سازی جامعه‌ی متکثر، بلکه تقسیم و تسهیم قدرت و فراهم کردن بستر مناسب برای امکان مشارکت همه‌ی گروه‌های سیاسی اتنیکی، در اداره‌ی امور منطقه‌ای و کشوری می‌باشد. به عبارت دیگر این مجموعه نظریات، به جای نادیده گرفتن و در حاشیه قرار دادن سایر ملیت‌ها و اقلیت‌های اتنیکی، بر بیشینه کردن هرچه بیشتر مشارکت سیاسی از طریق انتخاب مناسب نظام سیاسی تأکید دارند. در این زمینه می‌توان به نظریات اندیشمندان و نظریه‌پردازان برجسته‌ای همچون لایپهارت (۱۹۶۹)، (۱۹۷۷)، (۱۹۹۹)، (۲۰۰۸)، شتاينر (۱۹۷۷)، (۲۰۱۲)، دالدر (۱۹۷۱)، (۱۹۷۴)، پاول (۱۹۷۰)، لورینس (۱۹۷۱)، مک ری (۱۹۷۴)، (۱۹۹۷) و دیگران اشاره کرد.

گفتمان‌های رقیب و اختلاف بر سر الگوهای دموکراسی در ایران

متأثر از مشاهده‌ی تجربی انواع الگوهای دموکراسی در غرب و همچنین در امتداد با رویکرد غالب بر دو طیف از نظریه‌های رقیب در حوزه‌ی مطالعات دموکراسی، به اجمال، دو گفتمان سیاسی رقیب نیز چارچوب رویکردی نیروهای سیاسی

16. Arthur F. Bentley

17. David B. Truman

18. Seymour Martin Lipset

19. Crosscutting Cleavage

دموکراسی خواه فعال در فضای سیاسی ایران را شکل می‌دهند؛ گفتمان سیاسی خواهان استقرار دموکراسی اکثریتی (گفتمان دموکراسی اکثریتی خواه) و گفتمان سیاسی خواستار استقرار دموکراسی غیراکثریتی (گفتمان دموکراسی غیراکثریتی خواه). بدیهی است که هر یک از گفتمان‌های مذکور ضمن داشتن رویکرد و تعریف خاصی از دموکراسی و آزادی از یکسو و در برداشتن نیروهای سیاسی و مطالبات و منافع همسو با این تعاریف از سوی دیگر، نوع نظام سیاسی و تصویری از آینده‌ی سیاسی-اجتماعی خاص خود را ترسیم و به جامعه القا می‌کنند.

ریشه‌های نظری گفتمان دموکراسی اکثریتی خواه از دو پارادایم بیرونی و درونی تغذیه می‌کنند. در سطح بیرونی، متأثر از رویکرد غالب بر طیف نظریه‌های اکثریتی، این گفتمان بر همسان‌سازی فرهنگ سیاسی و یکدست کردن ساخت متکثر جامعه‌ی ایران با هدف استقرار نظامی متمرکز و اقتدارگرا تأکید دارد. به طور مشخص‌تر، الگوی دموکراسی مورد نظر نیروهای سیاسی وابسته به این گفتمان، نسخه‌ای برگرفته از نظام‌های سیاسی اکثریتی انگلو-امریکن می‌باشد و در سطح داخلی نیز، همسو با رویکرد اکثریتی خود، عمدتاً از تفکر یوتویپایی هویت واحد ایرانی باستان‌گرا و ایدئولوژی تمامیت‌خواه ناسیونالیزم ایرانی - که اخیراً در قالب ایدئولوژی ایران‌شهری مفصل‌بندی شده - ریشه گرفته است. به طور کلی، نخبگان و نیروهای سیاسی وابسته به این گفتمان به دنبال کم‌رنگ نمایاندن هویت متکثر جامعه‌ی ایران و مهیا کردن بستر لازم برای قبضه‌ی قدرت سیاسی با هدف استقرار شکل دیگری از نظام سیاسی متمرکز و اقتدارگرا می‌باشند.

در این اینجا به منظور رسیدن به درک بهتر اگر بخواهیم به طور مشخص‌تر از طبقه‌ی نخبگان و نیروهای سیاسی وابسته به این گفتمان سیاسی نام ببریم، می‌توان به سلطنت‌طلب‌ها، جمهوری‌خواهان، پان‌ایرانیست‌ها، جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین و بخشی حاشیه‌نشین از حاکمیت (به طور مشخص، بخش محدودی از نخبگان وابسته به جریان اصلاح‌طلب و جنبش سبز) و دیگر نخبگان و تشکل‌های وابسته به این حوزه‌ی فکری اشاره کرد. در واقع، این مجموعه از نخبگان و نیروهای سیاسی، فارغ از ساختار و ارزش‌های متفاوت، از آبخور این گفتمان تغذیه کرده و در چارچوب و جبهه‌ای گفتمانی، به اجماع و اتفاق نظری نانوشته دست می‌یابند. لازم به ذکر است هرچند بعضاً مشاهده می‌شود که برخی از این نیروها به صورت تاکتیکی شعار برآورده کردن مطالبات سیاسی-فرهنگی نیروهای وابسته به گفتمان مقابل را نیز سر می‌دهند، اما تا به امروز، پیرو پیش‌زمینه‌های نظری-ایدئولوژیکی این گفتمان، غایت نهایی نیروهای وابسته به آن استقرار دموکراسی اکثریتی در قالب نظام سیاسی متمرکز و اقتدارگرا می‌باشد.

بنابراین، در سایه‌ی هژمونی این گفتمان سیاسی، دموکراسی و نظام سیاسی برآمده از آن صرفاً در معنای اکثریتی آن معرفی شده و در عمل بخش بزرگی از جامعه‌ی متکثر ایران محکوم به ماندن در حاشیه و جایگاه اقلیت خواهند بود. تحقق این امر، سیاست انکار حقوق سیاسی-فرهنگی بخش عمده‌ای از جامعه و به طور مشخص تداوم سیاست نرم و تدریجی حذف و آسیمیله کردن دیگر هویت‌های مستقل موجود از جمله تُرک، کُرد، ترکمن، بلوچ، عرب، لُر، مازنی، گیلک و ... را در عرصه‌ی سیاسی-اجتماعی ایران در پی خواهد داشت. ناگفته پیداست که برآیند این وضعیت، ظهور شکل جدیدی از تمامیت‌خواهی و استبداد اکثریت از یکسو، و کشمکش و تداوم تلاش اقلیتی بزرگ و در حاشیه در راستای دستیابی به حقوق سیاسی-فرهنگی خود می‌باشد. به عبارت دیگر، این یارگیری و کشمکش به عمیق‌تر شدن شکاف‌های اتنیکی، بحران همبستگی، عدم پایداری نظام نیم‌بند دموکراتیک و بازتولید استبداد منجر خواهد شد. جلوه‌هایی از این وضعیت آزموده شده را در کشمکش پرهزینه‌ی چندین دهه‌سالی غالب بر پروسه‌ی گذار به دموکراسی، عدم تحکیم آن و در نهایت بازتولید اقتدارگرایی و استبداد اکثریت در همسایگی ایران، یعنی جامعه‌ی ترکیه می‌توان مشاهده کرد.

در "گفتمان دموکراسی غیراکثریتی خواه"، بجز تجربه‌ی عینی دموکراسی‌های غربی، ریشه‌های نظری آن را در سطح بیرونی می‌توان در میان طیف دوم نظریه‌های دموکراسی یعنی نظریه‌های کنش‌گرایانه جستجو کرد. در واقع به طور مشخص آن دسته از نظریه‌های دموکراسی را شامل می‌شود که به تقسیم و تسهیم قدرت در قالب یکی از الگوهای دموکراسی غیراکثریتی (انجمنی یا توافقی) منتج می‌شوند. این گفتمان سیاسی، در سطح داخلی نیز، مجموعه هویت‌های اتنیکی مستقلی را شامل می‌شود که بخشی از آنها در پوشش ناسیونالیسم خاص خود در تقابل با رویکرد تمامیت‌خواه ناسیونالیسم ایرانی در وضعیت چالش‌برانگیز دیالکتیکی انکار و مقاومت به سر می‌برند.

هرچند این هویت‌های مستقل در وضعیت رشد و تکمیل‌شدگی یکسانی نیستند، اما بخش‌هایی از آنها نگرش سیاسی خود را در چارچوب مجموعه‌ای بهم پیوسته از رویکردهای مشخص، با تعیین‌کنندگی ناسیونالیسم خاص خود تعریف می‌کنند. لازم به ذکر است به زعم واقعیت وجود ساخت ناهمگن و نامنسجم جامعه‌ی ایران، بخش‌هایی از این هویت‌های اتنیکی به دلایل خاص تاریخی، که شرح آن در حوصله‌ی این نوشتار نیست، در خارج از مرزهای سیاسی ایران و در قالب ملت‌هایی بزرگ‌تر تعریف شده و دارای ریشه‌های مشترک تاریخی، سرزمینی، نژادی، زبانی، فرهنگی (در معنای سرزمینی آن همچون آذربایجان، کردستان، ترکمنستان و ...) می‌باشند. بنابراین بدیهی است اگر به واسطه‌ی وجود این اشتراکات و احساس جمعی و مشترک ناشی از آن، خود را براساس هویتی مستقل و در چارچوب مفهومی ملت تعریف کنند.

این گفتمان سیاسی خواهان مد نظر قرار دادن فرهنگ سیاسی و ساختار اجتماعی متکثر و چندپاره‌ی ایران و همچنین مطالبات متنوع و تلبهار شده‌ی اتنیکی در انتخاب نوع الگوی دموکراسی می‌باشد. به عبارت دیگر، این گفتمان به دنبال دستیابی به توافقی فراگیر در قالب اعمال تقسیم و تسهیم قدرت و مشارکت مستقل همه‌ی نخبگان و نیروهای سیاسی اتنیکی در استقرار نظامی غیرمتمرکز و فدرال می‌باشد که مرزهای ایالت‌های آن در امتداد مرزهای اتنیکی و زبانی ترسیم شده باشند. به عبارت دیگر این گفتمان سیاسی به دنبال هر چه بیشتر بیشینه کردن مشارکت اکثریتی جامعه‌ی متکثر ایران در تصمیم‌سازیهای خرد و کلان در دو سطح اداره‌ی امور منطقه‌ای و کشوری می‌باشد. نیروهای سیاسی هوادار این گفتمان را طیف‌های گوناگونی از نخبگان، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی به نمایندگی از جامعه‌ی هویتی ترک، کرد، بلوچ، عرب، ترکمن و ... دیگر ملیت‌ها و گروه‌های اتنیکی تشکیل می‌دهند.

بنابراین از زاویه‌ی نگاه گفتمان غیراکثریتی، پیش‌درآمد گذار به یک نظام دموکراتیک فراگیر در ایران، داشتن درکی درست، عمیق و واقع‌گرایانه از واقعیت جامعه‌ی پیچیده و چند هویتی ایران و احساس تعهد و باور نسبت به لزوم ایجاد بستری برای گفتگو و تعامل به منظور ایجاد امکان مشارکت آزادانه و مستقل همه‌ی بخش‌های جامعه در اداره‌ی امور کشور است. نمی‌توان انکار کرد که در سایه‌ی فرسایش نیروهای باوری-ارزشی انسجام‌بخش ایدئولوژی دینی در چند دهه‌ی گذشته از یک سو و گسترش آگاهی و ارتباطات در سایه توسعه‌ی برق‌آسای تکنولوژی و شبکه‌های ارتباطی و فضای مجازی از سوی دیگر، ارزش‌های هویتی، تاریخی و به‌ویژه سکولار در جامعه‌ی جوان ایران پررنگ‌تر شده است. بنابراین در پروژه‌ی گذار به دموکراسی، در صورت نادیده گرفتن این پتانسیل‌ها و دینامیسم‌های سیاسی-اجتماعی، با باز شدن نسبی فضای سیاسی و امکان فعالیت نیروهای سیاسی مختلف، این گسل‌ها و شکاف‌های هویتی در رابطه‌ای مبتنی بر همپوشانی و تقویت‌کنندگی، سازمان یافته‌تر عمل کرده و نظام سیاسی را بر سر دو راهی تمکین یا سرکوب، به واکنش و خواهند داشت.

لازم به ذکر است که پذیرش واقعیت وجود چنین پتانسیل و ساخت اجتماعی ناهمگنی از یک سو و چگونگی تعامل با آن از سوی دیگر، نیروهای وابسته به گفتمان رقیب یعنی دموکراسی اکثریتی خواه را در نظر و عمل با چالش چگونگی موضع‌گیری در قبال آن مواجه کرده است؛ چالشی که بعضاً در لابلای گفتار، نوشتار و حتی مواضع تشکیلاتی نیروهای سیاسی

وابسته به این گفتمان نمایان است. بطور کلی، چنین به نظر می‌رسد که در فراروی نیروهای وابسته به هر دو گفتمان سیاسی دو راه بیشتر متصور نباشد؛ دستیابی به توافق بر سر انتخاب الگوی دموکراسی مناسب و پاسخگوی تفاوت‌های جامعه‌ی ایران به منظور مهیا کردن بستر لازم برای مشارکت مستقل نخبگان و نیروهای سیاسی وابسته به همه‌ی ملیت‌ها و گروه‌های اقلیتی در تصمیم‌سازیهای منطقه‌ای و کشوری و یا نادیده گرفتن این مطالبات و در نتیجه تداوم چرخه‌ی باطل کشمکش و سرکوب که در نهایت به بازتولید استبداد منتهی می‌شود.

نخبگان سیاسی و توافق برای گذار به دموکراسی

متأثر از نوع رویکرد و کنش نخبگان سیاسی، این طبقه می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در فراهم نمودن بسترهای لازم برای موفقیت و یا حتی شکست در مراحل گذار و استقرار دموکراسی در ایران داشته باشد. اما در نهایت آنچه در ایران گذار به دموکراسی فراگیر و تحکیم آنرا تسهیل و ممکن می‌سازد، توافق میان نخبگان سیاسی وابسته به هر دو گفتمان سیاسی دموکراسی‌خواه در چگونگی تقسیم و تسهیم قدرت است. بنابراین در شکلی کلی می‌توان بررسی امکان موفقیت یا شکست فرایند گذار به دموکراسی و تحکیم آنرا در شناخت چگونگی گذار از چهار مرحله خلاصه کرد: اولین و بنیادی‌ترین مرحله، اجماع و توافق ضمنی نخبگان سیاسی وابسته به هر دو گفتمان سیاسی، به نمایندگی از جامعه‌ی متکثر، برای تقسیم و تسهیم قدرت و انتخاب نوع مناسب نظام دموکراتیک می‌باشد. دوم؛ فروپاشی ساختار سیاسی غیردموکراتیک. سوم؛ شکل‌گیری یک نظام دموکراتیک براساس توافق حاصله در مرحله‌ی اول و چهارم، تداوم و پایداری آن می‌باشد.^{۲۰}

لازم به ذکر است، هرچند دستیابی به اجماع و توافق میان نخبگان سیاسی وابسته به دو گفتمان رقیب به دلیل فقدان انسجام و همبستگی ساختاری و ارزشی لازم آسان نیست اما در صورت تحقق آن، شرایط و بستر بهینه‌ای برای اجرایی شدن سه مرحله‌ی دیگر از مراحل فوق فراهم خواهد شد. اکنون در همین راستا و در بازگشت به یکی از پرسش‌های بنیادی که در مقدمه مطرح شد، لازم است مشخص شود که از نظر ساختاری، اجماع و توافق بر سر کدام اصول دموکراتیک می‌تواند به یک وضعیت ایدآل برای استقرار یک دموکراسی فراگیر در ایران بینجامد؟ در پاسخ، به اجمال می‌توان چنین اذعان کرد که استقرار دموکراسی پارلمانی (برگرفته از یکی از الگوهای دموکراسی انجمنی یا توافقی) که در آن ضمن لحاظ کردن توازن قدرت میان قوای مجریه و مقننه، اعمال اصول زیر نیز مورد توافق قرار گرفته باشد، می‌تواند دستیابی به این هدف را تحقق بخشد؛

اول، توافق بر سر تقسیم و تسهیم قدرت در قوه‌ی مجریه به واسطه‌ی تشکیل کابینه‌ی "ائتلافی فراگیر"^{۲۱}؛ یک حکومت ائتلافی می‌تواند بسترهای لازم را برای امکان مشارکت همه‌ی احزاب و نخبگان سیاسی وابسته به ملیت‌ها و گروه‌های اقلیتی - زبانی مختلف در تصمیم‌سازیهای کلان سیاسی و اداره‌ی امور منطقه‌ای و کشوری فراهم نماید. بدین ترتیب، احزاب یا گروه‌های اقلیت به جای آنکه مجبور باشند برای همیشه در حاشیه و یا در جایگاه اپوزیسیون باقی بمانند، این فرصت را خواهند داشت تا ضمن محترم شمرده شدن ارزش‌های سیاسی-فرهنگی آنها از سوی اکثریت، به نسبت وزن سیاسی خود اثر گذار بوده و در اداره‌ی امور کشور سهم بگیرند.

۲۰. ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هر چند، متأثر از سناریوهای مختلف، می‌توان توافق نخبگان سیاسی را به زمان و موقعیت‌های دیگری موکول کرد، اما رعایت تسلسل فوق می‌تواند بهترین حالت ممکن و بستری با کمترین هزینه را برای دستیابی به هدف مذکور مهیا نماید.

21. Grand Coalition

دوم، پذیرش استقرار "نظام چند حزبی"^{۲۲}؛ بواسطه‌ی آن امکان مشارکت همه‌ی نخبگان و احزاب سیاسی به نمایندگی از بخش‌های مختلف جامعه از جمله همه‌ی ملیت‌ها و گروه‌های اتمیکی و طیف‌ها و جریان‌های سیاسی تضمین می‌شود؛ همچنین این اصل می‌تواند در سطحی حداکثری، امکان مشارکت سیاسی مردم و پویایی جامعه‌ی مدنی را مهیا کند.

سوم، اعمال الگوی نظام انتخاباتی "نماینده‌ی تناسبی"^{۲۳}؛ براساس آن همه‌ی گروه‌های سیاسی به نسبت وزن سیاسی خود و آرای کسب شده به مجلس نمایندگان راه می‌یابند تا در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌های کلان مشارکت نمایند. این سیستم انتخاباتی، برخلاف نوع اکثریتی آن، در جوامع چند اتمیکی دموکراتیک به عنوان اصلی بنیادی پذیرفته شده است، چراکه از یک سو زمینه‌ی تشویق مشارکت همه‌ی گروه‌های سیاسی و در نتیجه شکل‌گیری و استحکام نظام چند حزبی را فراهم آورده و از سوی دیگر بستر لازم برای تشکیل حکومت ائتلافی را فراهم می‌نماید.

چهارم، استقرار نظام فدرالی و خودگردانی^{۲۴} ایالتی در چارچوب مرزهای اتمیکی؛ اعمال این اصل زمانی می‌تواند پاسخگوی مطالبات سیاسی-فرهنگی نهفته در لایه‌های مختلف جامعه‌ی چند ملیتی-اتمیکی ایران و در نتیجه استقرار و تحکیم دموکراسی باشد که مرزهای ایالتی به طور مشخص در امتداد مرزهای ملیتی-اتمیکی ترسیم شوند. در ضمن هر ایالت دارای مجلس قانون‌گذاری خاص خود می‌باشد که این مجلس در برگیرنده‌ی نمایندگان برآمده از احزاب و نیروهای سیاسی درون-ایالتی خواهند بود.

پنجم، تشکیل نظام دو مجلسی^{۲۵}؛ به طوری که یکی از مجالس نماد وفاق ملی و مجلس دوم به نسبت، در برگیرنده‌ی نمایندگان ایالتی و اقلیت‌ها می‌باشد. ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که زمانی مجلس دوم به عنوان نهاد نمایندگی اتمیکی معنا پیدا می‌کند که توأمأ در برگیرنده‌ی دو شرط لازم باشد: اول اینکه در این مجلس نیز می‌بایست انتخاب نمایندگان به شیوه‌ی مستقل و متفاوت از مجلس دیگر صورت گیرد. دوم اینکه این مجلس نیز می‌بایست دارای قدرت واقعی بوده و در بهترین حالت، جایگاه و قدرتی هم‌تراز با مجلس عام داشته باشد (Lijphart, 2012).

ششم، گنجاندن اصل حق "توی اقلیت"^{۲۶} در قانون اساسی؛ به عبارت دیگر لازم است به منظور محافظت از منافع و ارزش‌های حیاتی مورد نظر اقلیت‌ها در برابر رأی و تصمیم‌های احياناً مخالف اکثریت، حق و توی اقلیت در مجلس قانون‌گذاری اعمال شود. این مکانیسم یکی از اصول کلیدی و تضمینی برای احقاق حقوق اقلیت‌ها در جوامع چند اتمیکی به شمار می‌رود. اعمال این اصل نه تنها می‌تواند تضمینی برای محافظت از منافع کلیدی گروه‌های اتمیکی و زبانی اقلیت باشد بلکه همچنین در تقابل با وزن سیاسی اکثریت، بستر امن امکان مشارکت آنها را در تصمیم‌سازی‌های کشوری تامین می‌نماید.

توافق میان نخبگان سیاسی وابسته به دو گفتمان رقیب بر سر اعمال اصول مذکور^{۲۷} می‌تواند مبنای دموکراتیک ایجاد ساختار سیاسی-حقوقی لازم برای استقرار دموکراسی فراگیر در ایران به شمار آید. به عبارت دیگر، با توجه به اینکه اصول یاد شده بازنمای مطالبات سیاسی-حقوقی جامعه‌ی متکثر و چند هویتی ایران می‌باشند، دستیابی به اجماع و توافق نخبگان سیاسی دموکراسی‌خواه برای اعمال آنها می‌تواند یک تضمین ضمنی برای استقرار و پایداری دموکراسی در ایران باشد. هرچند ذکر این

22. Multiparty System

23. Proportional Representation

24. Autonomy

25. Bicameral System

26. Minority Veto

۲۷. قابل ذکر است که بجز اصل ششم (که یکی از اصول دموکراسی انجمنی می‌باشد)، دیگر اصول یاد شده، شش اصل کلیدی از ده اصل مورد نیاز برای استقرار دموکراسی توافقی می‌باشند.

نکته نیز ضروری است که چالش اصلی در دستیابی به توافق فوق، باور نداشتن نیروهای وابسته به گفتمان دموکراسی اکثریتی به لزوم تحقق مطالبات سیاسی-فرهنگی نیروهای وابسته به گفتمان رقیب، عدم تمکین آنان به تقسیم و تسهیم دموکراتیک قدرت و سرانجام جلوگیری از ایجاد بستر حقوقی و ساختاری لازم برای امکان مشارکت این نیروها در اداره امور منطقه‌ای و کشوری می‌باشد.

در همین راستا، طیف وابسته به گفتمان اکثریتی غالباً با سیاه‌نمایی و تأکید هدفمند بر مفاهیم کلی و اولیه‌ی دموکراسی همچون آزادی، حقوق فردی و سکولاریزم سعی در به حاشیه راندن مطالبات دموکراتیک-اتنیکی-طبقه‌ای بخش بزرگی از جامعه‌ی ایران دارند. این در حالی است که در نهایت آنچه که گذار به دموکراسی و پایداری آن را در جامعه‌ی ایران تسهیل می‌بخشد، داشتن درکی درست و عمیق از مطالبات و پتانسیل‌های موجود در جامعه‌ی متکثر ایران و باورمندی به ارزش‌های دموکراتیک از یک‌سو و اجماع و توافق میان نخبگان و نیروهای سیاسی وابسته به هر دو گفتمان رقیب از سوی دیگر می‌باشد.

سخن پایانی

جامعه‌ی متکثر ایران با وجود پیچیدگی‌های سیاسی-اجتماعی و ساختاری چندپاره، نیازمند شرایط و پیش‌زمینه‌های خاصی برای گذار به دموکراسی و در نهایت استقرار و پایداری آن می‌باشد. وجود ساختار ناهمگن چندملیتی-اتنیکی و مطالبات درهم تنیده‌ی سیاسی-اجتماعی ناشی از آن و تأثیر ایدئولوژی‌های مختلف سیاسی از یک‌سو، و آشنایی با تجربیات جوامع غربی در استقرار نظام‌های دموکراتیک و ظهور نظریه‌های مختلف دموکراسی از سوی دیگر، شکل و نظم خاصی به رویکرد و صفت‌بندی‌های نخبگان و نیروهای سیاسی دموکراسی‌خواه برآمده از این جامعه‌ی پیچیده بخشیده است. این نیروهای سیاسی را به طور کلی می‌توان در زیر چتر دو گفتمان سیاسی رقیب، دموکراسی اکثریتی‌خواه و دموکراسی غیراکثریتی‌خواه، دسته‌بندی کرد. از این منظر، بجز ساختار سیاسی ایدئولوژیک و غیردموکراتیک، از جمله موانع اصلی گذار به دموکراسی و در نهایت تحکیم آن، تقابل و عدم توافق میان نخبگان و نیروهای سیاسی وابسته به این دو گفتمان سیاسی می‌باشد. ریشه‌ی این تقابل، به نادیده گرفتن تفاوت‌های ملیتی-اتنیکی جامعه‌ی ایران و مطالبات سیاسی-اجتماعی برآمده از آن که به نوعی در رویکرد و مبارزات سیاسی نیروهای وابسته به گفتمان غیراکثریتی بازتاب می‌یابند، بازمی‌گردد.

به دلیل تداوم بازتولید پیاپی استبداد و سرکوب آمیخته با هژمونی ناسیونالیسم ایرانی و ظهور ایدئولوژی انسجام‌بخش اسلام سیاسی در تاریخ معاصر ایران از یک‌سو، و محرومیت‌های سیاسی-اجتماعی و اقتصادی نخبگان و نیروهای وابسته به گفتمان غیراکثریتی از سوی دیگر این گفتمان تاکنون مجال آن را نیافته است تا در مقایسه با شرایط بهینه‌تر رقیب، از پتانسیل‌های موجود در جامعه برای تجهیز و انسجام نیروهایش بهره برده و توان چانه‌زنی و قدرت گفتمانی خود را به حد مطلوب برساند. امروزه با رو به افول بودن هژمونی ایدئولوژیکی اسلام سیاسی و تغییر ارزش‌ها و فرهنگ سیاسی غالب بر جامعه‌ی متکثر و جوان ایران، در سایه‌ی گسترش ارتباطات و تکنولوژی، می‌رود تا بستر مهیاتری برای قدرتمندتر ابراز وجود کردن گفتمان غیراکثریتی فراهم شود.

در این راستا، به منظور همراه کردن بخش‌های مختلف جامعه، از جمله طبقه‌ی نخبگان و جوانان، نیروهای وابسته به آن می‌توانند با آگاهی بخشی از طریق ارائه‌ی برنامه‌های منسجم و به ویژه اعلام مواضع آشکار در قالب مفاهیم شفاف و در عین حال دقیق علمی و کاربردی، قدرت چانه‌زنی خود را بالا ببرند. به‌عنوان نمونه کاربرد اصطلاحی همچون استقرار "دموکراسی

توافقی"، در عین اینکه بسیار دقیق تر و کاربردی تر از مفهوم ناقص و غیرشفاف "خودمختاری"^{۲۸} می باشد، می تواند نشان از درکی عمیق از چگونگی بیان مسأله در فضای روشنفکری و عرصه‌ی سیاسی امروز جامعه‌ی ایران داشته باشد. از سوی دیگر، دعوت از نخبگان و صاحب نظران و برگزاری نشست و کنفرانس های علمی به منظور آگاهی بخشی و معرفی مطالبات و همچنین تشریح هر یک از اصول ساختاری دموکراتیک عنوان شده می تواند با تسهیل در درک متقابل، راهگشا باشد. این فضای گفتمانی می تواند در سطوح پایین جامعه نیز ایجاد شود به طوری که همگام با تلاش نخبگان سیاسی-مدنی و نهادهای سیاسی، کنش گران و فعالین فضای مجازی نیز می توانند به شکلی کارآمد در مهیا ساختن بستر گفتگو مشارکت داشته باشند.

همچنین، نیروهای وابسته به این گفتمان سیاسی می توانند از طریق اجماع، ائتلاف و در نهایت تشکیل یک جبهه‌ی منسجم (جبهه‌ی گذار به دموکراسی توافقی)، قدرت چانه زنی خود را در راستای دستیابی به اهداف دموکراتیک بالا ببرند. در واقع یکی از اهداف ایجاد این جبهه می تواند بالا بردن وزن سیاسی نیروهای دموکراسی توافقی خواه به منظور آگاهی بخشی و بسیج نیروهای هوادار خود در بستر جامعه باشد. از منظری دیگر، عدم انسجام ساختاری و ارزشی و توافق درونی هر یک از این مجموعه نیروهای سیاسی، خود می تواند در بعدی وسیع تر، تضعیف ائتلاف و در نهایت کاهش قدرت گفتمانی را در پی داشته باشد. از این رو اجماع و توافق می بایست ابتدا در درون این گروه ها شکل گیرد، سپس در شکل فراگیرتر به ائتلاف با دیگر نیروهای هوادار گفتمان غیراکثریتی در قالب یک جبهه‌ی واحد بینجامد. بنابراین، در سطح درونی، آگاهی، انسجام ساختاری و همبستگی ارزشی نیروهای سیاسی در نیل به هدف مذکور می تواند تأثیر قابل توجهی در هماهنگی و ایجاد قدرت گفتمانی لازم در رقابت با جبهه‌ی رقیب داشته باشد. از این رو تحقق این امر می تواند در سه سطح انسجام درون سازمانی، اتحاد درون گروهی و ائتلاف درون گفتمانی نخبگان سیاسی صورت پذیرد.

^{۲۸}. اصطلاحات و مفاهیم سیاسی می بایست با علم و دقت خاصی مورد استفاده قرار گیرند. در این راستا باید مد نظر داشت که خودمختاری تنها یکی از اصول تفکیک شده‌ی دموکراسی های غیراکثریتی به شمار می رود که با ظرافتی خاص با دیگر اصول آن از جمله حکومت ائتلافی، نظام انتخاباتی تناسبی و غیره پیوندی معنادار دارد. همچنین در کاربرد اصطلاحات نظام فدرالی و غیرمتمرکز نیز می بایست توجه داشت که منظور کدام نوع نظام فدرالی است؟ آیا هدف نظام فدرالی در دموکراسی های اکثریتی (همچون ایالات متحده) است یا دموکراسی های غیراکثریتی (مانند سوئیس و بلژیک) می باشد؟ چراکه هر دو نظام فدرالی و غیرمتمرکز می باشند با این تفاوت کلی که در نوع اول معمولاً سیستم سیاسی ریاستی (و یا شبه ریاستی) بوده و مرزهای ایالتی تنها بر اساس تقسیمات استانی ترسیم می شوند و اینگونه مرزبندی ها در جوامع چنداتنیک در عین اینکه چالش زا می باشند با هدف آسیمیلیسیون و زدودن تفاوت های اتنیک ایجاد می شوند. در حالیکه در نظام فدرالی مطرح در دموکراسی های غیراکثریتی، سیستم سیاسی پارلمانی و حکومت ائتلافی بوده و مرزهای ایالتی نیز بر اساس ساختار ناهمگن جامعه و در امتداد مرزهای اتنیک ترسیم می شوند.

- Almond, G. A. (1956). Comparative Political Systems. *The Journal of Politics*, 18(3), 391-409 .
- Daalder, H. (1971). On Building Consociational Nations: The Cases of the Netherlands and Switzerland. *International Social Science Journal*, 23(3), 355-370 .
- Daalder, H. (1974). The Consociational Democracy Theme. *World Politics*, 24(4), 604-621 .
- Lijphart, A. (1969). Consociational Democracy. *World Politics*, 21(2), 207-225 .
- Lijphart, A. (1977). *Democracy in Plural Societies: A Comparative Exploration*. New Haven :Yale University Press.
- Lijphart, A. (1999). *Patterns of Democracy: Government Forms and Performance in Thirty-Six Countries*. New Haven and London: Yale University Press.
- Lijphart, A. (2008). *Thinking about Democracy: Power Sharing and Majority Rule in Theory and Practice* (First ed.). London and New York: Taylor & Francis Groups.
- Lijphart, A. (2012). *Patterns of Democracy: Government Forms and Performance in Thirty-Six Countries* (Second ed.). New Haven and London: Yale University Press.
- Lorwin, V. R. (۱۹۷۱). Segmented Pluralism: Ideological Cleavages and Political Cohesion in the Smaller European Democracies. *Comparative Politics*, 3(2), 141-175 .
- McRae, K. D. (1997). *Conflict and Compromise in Multilingual Societies: Finland* (Vol. 3). Waterloo, Ontario: Wilfrid Laurier University Press.
- McRae, K. D. (Ed.) (1974). *Consociational Democracy: Political Accommodation in Segmented Societies*. Toronto: McClelland and Stewart.
- Powell, G. B. (1970). *Social Fragmentation and Political Hostility: An Austrian Case Study*. Stanford Stanford University Pres.
- Steiner, J. (2012). *The Foundations of Deliberative Democracy: Empirical Research and Normative Implications*. New York: Cambridge University Press.
- Steiner, J., & Obler, J. (1977). Does the Consociational Theory Really Hold for Switzerland? . In J. Esman (Ed.), *Ethnic Conflict in the Western World* (pp. 322-335). Cornell University Press: Ithaca.